

مبانی و اصول تعلیم و تربیت

درس مبانی و اصول تعلیم و تربیت، همچون دیگر دروس، اهداف معین و مشخصی را دنبال می‌کند. از این رو در پایان درس انتظار می‌رود تا دانشجویان با موارد زیر آشنایی یافته و به کمک مطالعات دیگر درباره آنها بیاندیشند. این اهداف را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱. اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت چیست؟
 ۲. آشنایی و تامل درباره این که تعلیم و تربیت چیست و چگونه می‌توان آن را تعریف کرد؟
 ۳. تعلیم و تربیت به عنوان یک حوزه معرفتی و عملی، برای بسط و توسعه دانش مربوط به خود، از چه رشته‌هایی کمک می‌گیرد؟ به سخن دیگر، مبانی تعلیم و تربیت چیست؟
 ۴. اصول تعلیم و تربیت کدامند؟ چرا آشنایی با این اصول ضروری است و چه دیدگاه‌هایی درباره آنها وجود دارد؟
- در جلسات درسی از پی خواهند آمد تلاش می‌کنیم تا به سوالات فوق با تفصیل بیشتری پاسخ گوئیم.

اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت

از میان کارهایی که از موجود انسانی سر می‌زند بی‌گمان تعلیم و تربیت از جمله مهم‌ترین این کارهاست. اهمیت و ضرورت تعلیم و تربیت از این روست که آدمی برخلاف سایر جانوران، سخت به آن نیازمند است و بی آن قادر به تداوم حیات انسانی خود نخواهد بود. در توضیح این نکته می‌توان گفت، انسان برخلاف سایر جانوران یا فاقد غریزه‌ای است که چگونه زیستن او تعیین کند و یا دست کم غریزه با اهمیتی ندارد که بتواند به کمک آن و بدون نیاز به تعلیم و تربیت به زندگی خود ادامه دهد. آدمی برای چگونه زیستن خود سخت به تعلیم دیدن و تربیت شدن نیازمند است. در حالی که دیگران جانوران نیز به میزان برخوردار از هوش، از نوعی آموزش استفاده می‌کنند، اما موجود انسانی در سراسر زندگی خود به تربیت نیازمند است تا بتواند به شیوه‌های موثر زندگی دست یازد.

نیاز به تعلیم و تربیت از دو جهت قابل تامل است: ۱. نیاز به آموختن شیوه‌های زندگی جمعی در گسترده‌ترین معنا، ۲. برای دست یابی به یک زندگی معنادار. انسان از طریق تعلیم و تربیت - خواه غیررسمی یا رسمی - با آداب و سنن و هنجارهای زندگی اجتماعی آشنا می‌شود. آداب و سنن و هنجارهای اجتماعی، مجموعه تجربیاتی است که افراد یک جامعه در طی زمان کسب نموده، اهمیت آنها را برای ایجاد انتظام اجتماعی و تداوم زندگی جمعی لازم دیده، و در نتیجه انتقال آن را به نسل خردسال جامعه ضروری تشخیص داده است. تعلیم و تربیت همواره در هر جامعه‌ای نقش و کارکرد موثری را در انتقال هنجارهای اجتماعی ایفا کرده است. دامنه این هنجارها بس گسترده است و بخش‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد. از چگونگی ارتباط اعضای خانواده و نحوه ارتباط سلسله مراتبی

میان افراد جامعه با یکدیگر گرفته تا شیوه‌های زندگی اقتصادی و معیشتی و باورهای دینی و فرهنگی که چارچوب‌های نظام نابوهای اجتماعی را مشخص می‌سازد، همگی در قلمرو آداب و رسوم و هنجارهای اجتماعی قرار می‌گیرند.

با این حال، آداب و سنن و هنجارهای اجتماعی در طول زمان همواره ثابت نمی‌ماند. به سخن دیگر، هنجارهای اجتماعی که برای پاسخ گفتن به نیازهای اجتماعی پدید آمده‌اند و به مرور زمان در طی فرآیندی ناخودآگاه تجسد یافته‌اند به گونه‌ای که تخطی از آنها موجب تحمل عواقبی است، با دگرگونی نیازها، دگرگون می‌شوند. این دگرگونی‌ها در عصر ما با سرعت بیشتری رخ داده است. برای توضیح این نکته باید گفت که تحولات اجتماعی جوامع گذشته بطی و کند بوده است. در صورتی که نظام اجتماعی در نتیجه حوادثی چون جنگ‌ها و یا بلایای طبیعی فرو نمی‌ریخت، افراد جامعه بر اساس همان شیوه‌هایی زندگی می‌کردند که گذشتگان آنان. با این حال این سخن به این معنی نیست که هیچ تغییری رخ نمی‌داده است، چرا اما سرعت این تغییرات بسیار کند بوده است. تغییر حکومت‌ها در نتیجه جنگ‌ها و یا حوادث طبیعی مانند وقوع بیماری‌های واگیردار روی تغییر آداب و سنن اجتماعی تاثیر داشته است. اما با این وجود، روال زندگی اجتماعی در طی زمان کم یا بیش ثبات داشته است. به همین علت تعلیم و تربیت در محیطی آشنا، به انتقال هنجارهای اجتماعی می‌پرداخت. در نتیجه توفیق نهادهای تعلیم و تربیت در انتقال هنجارهای اجتماعی، چیزی به نظام شکاف نسل‌ها که اکنون شاهد وقوع آن هستیم، وجود نداشت. اما، در روزگار ما این تغییرات با سرعت بسیاری پدید آمده است. حاصل این دگرگونی‌ها، آشکار شدن نیازهای جدید، انتظارات و تقاضای تازه از سوی افراد جامعه است. امروزه انتظارات ما از مدارس، بسیار گسترده و حتی متعارض است. از مدارس انتظار داریم که مطالبات فراگیران، خانواده‌ها، سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی، دولت و حکومت را همزمان پاسخ گوید. دشواری وقتی آشکار می‌شود که دریابیم این انتظارات همواره در یک جهت نبوده، بلکه حتی با هم ممکن است تعارض داشته‌اند.

از جمله عواملی که در طی دو قرن اخیر دامنه نیازهای جوامع انسانی را گسترش داده، می‌توان به رشد سریع علم، تکنولوژی از یک سو، و از سوی دیگر، پدید آمدن تغییرات سیاسی در سطح ملی و بین‌المللی اشاره کرد که کنترل و بهره‌برداری از نظام‌های آموزشی را برای رسیدن به مقاصد معین در اختیار حکومت‌ها قرار داده است. با این حال سهم رشد و گسترش علم و تکنولوژی قابل ملاحظه بود. این تغییرات بر شیوه‌های زیست اجتماعی، باورها و نگرش‌های جمعی، جهت‌گیری‌های اخلاقی و فرهنگی اثرات عمیق گذاشته است. به گونه‌ای که اکنون ما در عصری زندگی می‌کنیم که کمتر می‌توان به شیوه‌هایی از زندگی اشاره کرد که دارای اعتبار جهانی و حتی ملی باشد. این در حالی است که وابستگی ما به تعلیم و تربیت بیش از گذشته شده است. گرچه اطمینان به توان پاسخ‌گویی نهادهای تربیتی بطور نسبی کاهش قابل ملاحظه‌ای یافته. با این همه از وابستگی ما به آموزش و پرورش کاسته نشده است.

با توجه به آنچه گفته شد. نیاز انسان به تعلیم و تربیت، نیازی گسترده است. از نهادی آموزشی انتظار داریم تا بتواند نیازهای گوناگون ما را برآورد. در گذشته این دسته از نهادها در کار تربیت توفیق بیشتری داشتند، اما امروزه این توفیق در نتیجه دگرگونی‌های اجتماعی با چالش‌هایی مواجه است. با این وجود، چنین چالش‌هایی هیچگاه ما را از تعلیم و تربیت نسل جوان بی‌نیاز نکرده است. حتی اگر ما درباره چگونگی اجرای آن اختلاف نظرهای بسیاری داشته باشیم.

آیا این منظر تنها منظری است که نیاز ما را به آموزش و پرورش توجیه می‌کند؟ آیا دلایل دیگری نیز وجود دارد که نشان دهد ما چرا به تعلیم و تربیت نیازمندیم؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند مثبت باشد. آنچه پیش از این گفته شد تنها به منظری اشاره دارد که در آن انسان به عنوان یک موجود اجتماعی معرفی می‌شود. به سخن دیگر، در توصیف نیاز به آموزش و پرورش صرفاً از منظری جامعه‌شناختی به آن نگاه شده است. اما انسان تنها یک موجود اجتماعی نیست. انسان بیش از یک موجود اجتماعی است. گرچه این نکته درست است که انسان همواره در جامعه‌ای معین با نیازهای کم یا بیش معینی زندگی می‌کند، اما نمی‌توان ساحت‌های دیگر وجود انسان را به این محدوده صرف تقلیل داد. انسان گرچه یک موجود اجتماعی است، یک موجود اخلاقی، معنوی و خردمند نیز هست. نهادهای آموزشی در هر جامعه‌ای ضروری است که به این نیازها نیز پاسخ گویند. جامعه‌شناسان مایلند که بگویند هویت انسان یک هویت اجتماعی است. انسان فاقد هویت اجتماعی یک توده نیاز بیولوژیک یا زیستی است که با سایر جانوران از این جهت تفاوتی ندارد. آموزش و پرورش است که به این موج طبیعی هویت اجتماعی و از این راه هویت انسانی می‌بخشد. گرچه در این سخنان، حقایق غیرقابل انکاری وجود دارد، با این حال، همه حقایق را درباره انسان بیان نمی‌کند.

جامعه‌شناسان قادر نیستند تا به کمک نظریه‌های جامعه‌شناختی همه ویژگی‌های انسانی را تبیین نمایند، همان‌گونه که روانشناسان نیز در انجام چنین کاری ناتوانند. از این رو نمی‌توان با اتکال صرف به نظریه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به توصیف کاملی از انسان و نیازهای آن دست یافت. برای انجام این کار ما به روشنگری‌های فلسفی نیز نیازمندیم. نگاهی به آثار فیلسوفان و متفکران بزرگ غرب و شرق نشان می‌دهد تصویر دیگری از انسان ترسیم می‌کند. در این منظر نه تنها آدمی از نیازهای زیستی و اجتماعی برخوردار است، بلکه به معنایی برای زندگی نیز نیازمند است که تنها در پرتو تربیتی متفاوت می‌تواند به آن پاسخ گوید. بر این اساس تعلیم و تربیت باید بکوشد در کنار برآوردن نیازهای گوناگون زندگی زیستی و اجتماعی، نیاز به معنا را نیز پاسخ گوید. در روشنگری این نکته می‌توان اشاره کرد، که یافتن معنای زندگی برای انسان امری داده شده و غریزی نیست. بلکه در سایه ویژگی‌هایی رشد می‌کند که تنها با نظر کردن به وجهی دیگر از زندگی تحقق‌پذیر است. همه آثار فلسفی، عرفانی و ادبی بزرگ جلوه‌هایی از این وجه زندگی را عرضه کرده‌اند. به عنوان نمونه، در آثار ادبی و عرفانی عارفان و شاعران بزرگی چون مولوی، حافظ و سعدی، و در آثار برجسته فیلسوفانی چون سقراط، افلاطون، فلوطین تا فیلسوفانی مانند کارل یاسپرس و پل تلیش در عصر ما، ما با تصاویر متفاوتی

از انسان و معنای زندگی مواجه می‌شویم. بر این اساس آن نظام تعلیم و تربیت‌ای موفق است که بتواند همه نیازهای آدمی را، خواه زیستی و اجتماعی، خواه فردی و اخلاقی، را برآورد. اما این نکته‌ای است که در روزگار ما کمتر به آن توجه شده است.